

آنسوی همزیستی در مسیر يك فرهنگ صلح

رورند سان میانگ مون دوم مارس دوهزار و سه

باور دارم که هر يك از شما شرکت کنندگان در این جلسه، نماینده‌ی مذهب یا يك سازمان اجتماعی هستید. هر نوع سازمانی که باشد به احتمال زیاد شما بعنوان روسای آن سازمانها به اینجا آمده‌اید. به من گفته شده است که در حدود صد و هفتاد و دو نفر در اینجا گرد هم آمده‌اند. اجازه بدهید بگویم صد و هفتاد و دو نفر در اینجا هستیم، آیا شما می‌خواهید که در اوج قرار گرفته و بالاترین باشید؟ صرف نظر از هر سازمانی که به آن تعلق دارید، آیا می‌خواهید که پایین‌ترین باشید؟ (بالاترین) پس ما در اینجا صد و هفتاد و دو قهرمان از سازمانهای مختلف، بعنوان نمایندگان سطوح متفاوت زندگی، داریم. اگر تمامی ما با یکدیگر همکاری کنیم، می‌توانیم نیروئی بوجود آوریم که بهشت و زمین را به حرکت در آورد.

سوال بعدی من این است که آیا مایل هستید فقط در میان صد و هفتاد و دو نفر قهرمان بشوید یا در میان صد و هفتاد و دو کشور؟ چه پاسخی خواهید داد اگر تمامی اجدادمان، حتی مقدسین بزرگ در دنیای روح و همچنین شش میلیارد انسان روی زمین را اضافه کنم، آیا همچنان می‌خواهید تا در میان آنان قهرمان بشوید یا نه؟ (بله) صدای شما خوب شنیده نمی‌شود!

نظر صادقانه‌ی شما زمانیکه به چهره‌ی من نگاه می‌کنید، چیست؟ آیا رورند مون يك مرد خوب و خوش‌تیپ است یا يك مرد زشت؟ هر کسی خواهان آن است که خوش‌تیپ‌ترین مرد و یا زیباترین زن دنیا باشد. ساده است، همگی ما می‌توانیم چنین مرد و زنی بشویم، (اما) راز آن چیست؟ آیا می‌خواهید آن راز را بدانید؟ (بله) متشکرم. شما باید چنان اعتماد بنفس داشته باشید که بگویید من چنین خواهم کرد حتی زمانی که خدا آن را باور نداشته و نتواند چنین کند.... چه فکر می‌کنید، آیا از چنین اعتماد بنفسی برخوردار هستید؟ اگر از چنین اعتماد بنفسی برخوردار باشید، بعنوان نماینده‌ی گذشته، حال و آینده، در انجام تمامی امور زندگی‌تان قهرمان خواهید شد.

در صورت داشتن همسری دوست داشتنی، آیا می‌خواهید که او از شما پایین‌تر باشد یا در مقامی بسیار بالاتر از شما قرار داشته باشد؟ بهرحال باید مقامهای فاعل و مفعول بین شوهر و زن، بعبارت دیگر مقام مرکزی و رهبری وجود داشته باشند. این موضوع آسان نیست... به این نکته بیاندیشید، آیا فکر می‌کنید که خدا می‌تواند در این دنیا روی هر فردی که بخواهد دست بگذارد، کسی که بتواند به او کاملاً اعتماد کند؟ خود شما چطور؟ خدا در طول تاریخ نتوانست به هیچ فردی اعتماد کند. در دنیای عشق باید روابط فاعل و مفعولی وجود داشته باشد، البته نه بخاطر اختلاف طبقاتی، بلکه بخاطر نظم جهان هستی. به همین خاطر وقتیکه به موضوع هماهنگی در عشق می‌رسیم، از رابطه‌ی فاعل و مفعولی بین شوهر و زن، بین والدین و فرزندان، بین برادران و خواهران و بین شخصیت فاعلی و شخصیت مفعولی سخن می‌گوییم. به همین منظور همانطور که قبلاً اشاره کردم در صورت داشتن همسری دوست داشتنی، انتظار دارید که او صدها بار، شاید میلیاردها بار از شما والاتر باشد. وقتیکه ما اجرای نظم عشق را در جهان آفرینش خدا، بین آدم و حوا مشاهده می‌کنیم، (متوجه می‌شویم) که آنها در مقام فرزندان خدا آفریده شده‌اند. به همین سبب او انتظار داشت که فرزندان، یعنی آدم و حوا، بهتر از او بشوند.

آیا فکر می‌کنید که اشتباه می‌کنم؟ شما چطور؟ آیا آرزو دارید که فرزندانان بهتر از شما بشوند؟ همین موضوع نیز در مورد خدا صادق است. ما به آسانی پاسخ مثبت می‌دهیم، ولی آیا برآستی صلاحیت آن را دارا هستیم و در مقامی به اندازه‌ی کافی خوب قرار داریم که ادعا کنیم فرزندانمان بهتر از ما بشوند، آیا دارای چنان فرزندان با استعدادی هستیم؟ این يك سوال جدی است.

صرفنظر از نوع مذهبی که به آن ایمان داریم، تمامی ما فرزندان ابراهیم هستیم. شما می‌دانید که اولین اجداد بشری سقوط کردند. کسانی که موضوع سقوط را در آغاز تاریخ بشری درك کرده‌اند، لطفاً دستانتان را بالا بیاورید. حتی

در مقام بازماندگان اجداد سقوط کرده، ما همچنان دارای این میل و آرزو هستیم که فرزندان ما بهتر از ما بشوند، همینطور می‌خواهیم که همسر ما بهتر از خود ما بشود. بنابراین به این موضوع بیاندیشید. حتی در این دنیای سقوط کرده ما دارای چنین امیالی هستیم. در دنیای اصیل جائیکه سقوطی رخ نداده بود، آیا فکر نمی‌کنید که خدا قویاً می‌خواست فرزندان را بهتر از خودش ببیند؟ شاید در زندگی‌تان برای اولین بار این مطالب را می‌شنوید.

دوباره سوال من به نقطه‌ی مشابهی بازمی‌گردد، آیا فکر می‌کنید که خدا در زمان آفرینش فرزندان -همچنین زوج زندگی عشق خود در آینده- متمرکز بر عشق راستین، دارای چنین آرزویی قوی بود که آنها را بالاتر از خود ببیند یا نه؟

همگی ما شبیه خدا هستیم و نمی‌توانیم این موضوع را انکار کنیم. ما حتی در مقام بازماندگان سقوط کرده ادعا می‌کنیم که شبیه خدا هستیم. در مورد مردمی بیاندیشید که هیچ رابطه‌ای با سقوط نداشته‌اند. وقتیکه به قلب خدا می‌اندیشیم، (متوجه می‌شویم که) اگر چه او بواسطه‌ی سقوط، فرزندان را از دست داد ولی در تمامی طول تاریخ بشری، ما را مورد عفو قرار داده، از ما حمایت کرده و ما را دوست داشته است.

بنابراین با این درک که خدا با وجود رودرویی با چنین دردی، بشریت را دوست داشته است، آیا می‌توانیم در برابر خدا ایستاده و اعلام کنیم که "خدایا من تو را بیشتر از آنکه ما را دوست می‌داری، دوست می‌دارم."؟ آیا فکر می‌کنید که خدا عصبانی شده و خواهد گفت: "شیطان از من دور شو!" یا اینکه از ما قدردانی خواهد کرد؟

درواقع ما باید بتوانیم اعلام کنیم که "خدایا من به آن چیزی که تو نمی‌توانی ایمان داشته باشی، ایمان خواهم داشت. در اینصورت آیا فکر می‌کنید که او عصبانی خواهد شد؟ آیا خدا خواهد گفت، "اصلاً به این موضوع فکر نکن و در پی انجام چنین عملی نباش." یا اینکه خواهد گفت، من به تو پسر و دخترم افتخار می‌کنم." اگر بگویید خدایا من کارهایی را انجام خواهم داد که شما توان انجام آن را ندارید... "اگر شما در دیدگان خدا چنین فردی بشوید، آیا فکر نمی‌کنید که او برای حمایت بیشتر از شما، عشق ورزیدن به شما، دادن انرژی و قدرت بیشتر به شما، داوطلبانه به سراغ شما خواهد آمد، حتی اگر شما خواستار دیدن او نباشید؟ یا اینکه فکر می‌کنید او از شما دوری خواهد کرد؟ خدا در مقام والدین ما است و به همین سبب ما می‌خواهیم تا از پدر خود بهتر بشویم. خودتان را در مقام خدا قرار بدهید، چه احساسی خواهید داشت؟

ما در باره‌ی قهرمانی صد و هفتاد و دو نفر نماینده در اینجا سخن نمی‌گوییم، بلکه درباره‌ی قهرمانی صد و هفتاد و دو کشور سخن می‌گوییم. ما از قهرمانی تمامی جهان هستی سخن می‌گوییم، جاییکه خدا به سراغ شما آمده و شما بسوی خدا رفته و در یگانگی با او به هر جای مورد نظر رفته و کارهای دلخواه خودتان را انجام خواهید داد. در مقایسه با من چطور؟ آیا می‌خواهید در خدمت و ملازمت به خدا از من پیشی بگیرید یا نه؟ پاسخی نمی‌شنوم... .

من باور دارم که می‌توانم اعلام کنم که اگر تمامی شما کاری کنید که من در انجام آن ناتوان هستم، و به چیزی ایمان داشته باشید که من به آن ایمان ندارم، حتی اگر دنیا را ترک گویم با آرامش خواهم رفت زیرا اعتماد بنفس مطلق خواهم داشت که این دنیا به دنیایی صلح‌آمیز مبدل خواهد شد.

خالصانه بگویم که من امروز برای سهیم شدن افکار و تعالیم خود با شما به اینجا آمده‌ام. اما اگر تمامی شما بطور راسخ مصمم هستید که در ارتباط با خدمت و ملازمت به خدا از من برتر بوده و کارهایی را انجام دهید که من توان انجام آنها را نداشته و به چیزی ایمان داشته باشید که من نمی‌توانم به آن ایمان داشته باشم، آنگاه من با خوشحالی شما را ترک گفته و همینطور بسیار خوشحال خواهم بود تا از شما چیزی بیاموزم.

خانم شما که در ردیف نخست نشسته‌اید، شما چطور؟ آیا شما از آن صلاحیت و اقتدار برخوردار هستید که بتوانید از رورند مون در انجام خواست خدا پیشی بگیرید؟ (تلاش خودم را خواهم کرد) تلاش خواهم کرد... این سخن شما فاقد اطمینان است... شما می‌توانید اعتماد بنفس داشته باشید. ممکن است که در زمینه قدرت بدنی نتوانید با من مسابقه بدهید ولی در صورت برخوردار بودن از میزان کافی عشق راستین، می‌توانید در هر زمانی از من پیشی بگیرید.

در مقایسه‌ی بین مرد و زن، بطور معمول زنان با داشتن قلبی مملو از عشق، قلبی‌تر از مردان هستند. به همین خاطر آنها راحت‌تر از مردان اشک می‌ریزند. به همین منظور آنها در مقام مادر قرار دارند. در تمامی طول تاریخ مردان از رحم زنان متولد شدند، به این دلیل آنها (زنان) در مقام مالکین قلب و عشق هستند. در نتیجه، اگر شما مصمم شوید، توانایی آن را دارید که در خدمت به خدا و انجام خواست او در مقایسه با مردان، از جمله رورند مون، کارهای بزرگتری انجام بدهید. شما زنان باید بگویید که "من به فرزندان تولد خواهم داد که نسبت به خدا و رورند مون کارهای بزرگتری انجام خواهند داد." آنگاه تمامی جهان هستی پادشاهی خدا خواهد شد.

شما مردان چطور؟ یک ضرب‌المثل قدیمی می‌گوید "مردان مثل دزد هستند." مردان دارای امیال زیادی هستند حتی طمعکارند. بعنوان یک مرد که در اینجا ایستاده‌ام، شاید من هم پسر عموی یک دزد باشم. اما اگر بخواهم راحتی خاصی را بسان آغوش مادر احساس کنم، آنگاه حتی خدا به من ملحق خواهد شد. اگر ما بتوانیم به همراه همسر خودمان چنین فضائی را بیافرینیم، آن مکان پادشاهی خدا خواهد شد. اگر خدا وجود داشته باشد، چشم، بینی، لب و گوشهای او به تمامی

می‌خواهند تا با چنین زن و مادری سروکار داشته باشند. خدا خودش می‌خواهد تا بطور ابدی آن شخصیت مادرانه را دوست داشته و با او زندگی کند.

چقدر وقت سپری شده است؟ معمولاً روحانیون برای موعظه کردن بیشتر از بیست دقیقه‌ی وقت صرف نمی‌کنند. به همین خاطر وقت من نیز تمام شده است، اما یک نکته، اگر شما بدرستی درک نموده و با استواری بخواهید در کار و تلاش‌تان قهرمان بشوید، (این موضوع) بیشتر از آنکه شما فکر می‌کنید برای شما با ارزش خواهد بود. آیا در اینجا کسی هست که بالاتر از ۸۳ سال سن داشته باشد؟ نه؟ بنابراین من تمامی شما را برادر و خواهر کوچک خودم یا پسر و دختر خودم در نظر می‌گیرم. اشکالی ندارد؟

من تمامی زندگی‌ام را برای ایراد سخنرانی، آموزش دادن به مردم تخصیص داده‌ام، به همین خاطر اگر به من اجازه بدهید می‌توانم تا سی ساعت دیگر برای شما سخن گفته و به شما آموزش بدهم. من دارای چنین میل و آرزویی هستم. رکورد من در ایراد سخنرانی شانزده ساعت و چهل و پنج دقیقه بدون توقف بوده است. رورند کواک متذکر شد که تعدادی از شما باید بعد از ساعت دوازده این مکان را ترک کنید و به همین خاطر خواهش کرد تا سخنانم را کوتاه کنم. چقدر بیشتر به من فرصت می‌دهید؟ ده دقیقه، سی دقیقه، یا یک ساعت؟ اگر برای ده ساعت دیگر ادامه بدهم، خصوصیات سقوط کرده‌ی بعضی از شما، و ادارتان خواهد کرد تا بسان زمان عیسی، مرا به صلیب بکشید. آن مردم بی صبر و سراسر طمع اشتباه بزرگی مرتکب شدند. بنابراین نمی‌خواهم امروز دوباره در چنین وضعیتی قرار بگیرم.

آیا میزبان کنفرانس هستم یا میهمان؟ (میزبان) نه من میزبان نیستم، بلکه میهمان هستم. من به این کنفرانس دعوت شده و قول دادم که شرکت خواهم کرد. به من گفته شده بود که دانش پژوهان و رهبران محترم و برجسته‌ی مذهبی بسیاری از سراسر دنیا گردهم آمده‌اند، به همین خاطر آرزوی عمیقی در من موج میزد که به اینجا آمده و با شما روبرو بشوم. اما به این می‌اندیشیدم که آیا رورند کواک مرا به این کنفرانس دعوت خواهد کرد یا نه. سرانجام او مرا دعوت نمود و به همین خاطر با خوشنودی بسیار به اینجا آمدم. از آنجائیکه من بعنوان سخنگوی مخصوص به اینجا آمدم، شما در مقام صاحب و میزبان هستید. بنابراین آیا برای سهیم شدن همه چیز درباره‌ی خدا با شما، به من فرصت بیشتری می‌دهید یا اینکه زمان بندی کرده و اعلام می‌کنید که "رورند مون کافی است؟" (پاسخها واضح نیست) ممکن است که خوش‌تیب نباشم اما یک نکته را شما باید در مورد من بدانید و آن این است که من بعنوان قهرمان دریافت کننده‌ی رنج و عذاب، مخالفت و نکوهش شهرت دارم. بنابراین امروز اگر چه شما مایل نیستید که من وقت زیادی را در اینجا سر کنم ولی من می‌توانم بر این موضوع غلبه کنم. اجازه بدهید تا دوباره درخواست خود را مبنی بر دریافت فرصت بیشتر عنوان کرده و شما آشکارا پاسخ بدهید، بله یا خیر؟ (بله) شنیدم، اطمینان دارم، من می‌توانم برای ساعات طولانی سخن بگویم.

نتیجه گیری سخنانم: پرشورترین آرزوی خدا چیست؟ آیا می‌توانید پاسخ بدهید؟ عشق. متأسفم، پاسخ شما به اندازه‌ی کافی خوب نیست. حتی ممکن است که شما به پاسخ من ایمان نداشته باشید ولی من باید حقیقت را از جانب خدا برای شما عنوان کنم.

آیا این درست است که اجداد بشری، آدم و حوا، سقوط کردند؟ چگونه سقوط کردند؟ بشریت پاسخی برای این سوال نداشته است. چرا خدا آدم و حوا را با عاملی بالقوه برای سقوط آفرید؟ در زمان آدم و حوا وقتی که سقوط بشر صورت گرفت، چرا خدا آنها را محو و نابود نکرد و کسان دیگری را نیافرید؟ ..

شما از عشق سخن می‌گویید، ولی در بررسی روابط عاشقانه، متوجه می‌شویم که میلیونها و میلیونها رابطه‌ی عشقی متوقف شده، از هم جدا شده، طلاق گرفته و به شکلهای مختلف فروپاشیده‌اند. چرا خدا نتوانست از این امر جلوگیری کند؟

خدا در طول تاریخ در پی قهرمانی بود که بتواند این مسئله یعنی مشکل رابطه‌ی عشق را حل کند. به همین دلیل مذاهب عمومی مختلفی بوجود آورد تا مردم بتوانند از طریق تعالیم آن مذاهب کار کنند. اگر خدا آدم و حوا را برآستی در مقام پسر و دختر خود آفریده باشد، آیا فکر می‌کنید که بدنیاال سقوط آنها خدا نابودی، ناپدید شدن و از بین رفتن آنها را آرزو می‌کرد؟ یا اینکه بطور ابدی به آنها عشق می‌ورزید؟ چه می‌شد اگر یک تبهکار یا یک دزد پدیدار شده و آنها را در عمق سیاه چال جهنم قرار می‌داد؟ فکر می‌کنید خدا چه احساسی می‌داشت؟ آیا فکر می‌کنید که خدا آن تبهکار را که با فرزندانش چنان کرده بود، می‌کشت؟ آن تبهکار و آن دزد از کجا ناگهان پدیدار شده بود؟ آیا خدا چنین تبهکار و دزدی را آفریده بود یا انسان چنین کرد؟

شما خانمهای ردیف اول، آیا خودتان آرزو داشتید که بعنوان خانمی زیبا متولد بشوید یا اینکه به چگونگی این جریان عمل واقف نبودید؟ دوباره می‌پرسم آیا در این آرزو بودید که بعنوان یک زن متولد بشوید یا اینکه چیزی نمی‌دانستید؟ آیا هرگز در این اندیشه بوده‌اید که "اوه کاش من بصورت یک مرد دنیا آمده بودم؟ (نه هرگز) آیا می‌توانید بگویید که در زندگی‌تان به مرد نیاز دارید؟ (بله بطور حتم) آیا نسبت به همسر و شوهرتان بیشتر از خودتان احساس نیاز می‌کنید؟ (بله،

خیر) مرد یا زن، کدامیک نخست است؟ (من خودم را از طریق همسر می‌بینم) کدامیک نخست بدنیا آمد، آدم یا مرد، حوا یا زن؟ (آدم) آیا آن را مشاهده کرده‌اید؟ شما فقط به آن ایمان دارید. مطلقاً به آن ایمان دارید، اینطور نیست؟ فرض کنیم که نه مرد وجود دارد و نه زن بلکه فقط یک فرد تنها وجود می‌داشت، آیا فکر می‌کنید که چنین دنیای مدرنی می‌توانست خود به خود بوجود آید؟ من سوالاتی چند را برای رهبران و اشخاص عالی مقام بسیاری در دنیای غرب مطرح کردم، از جمله: بین عشق، زندگی و نسب خونی کدامیک دارای بالاترین درجه‌ی اهمیت است؟ و قریب به اتفاق آنان پاسخ دادند: عشق، و تعداد اندکی گفتند: زندگی. شما چطور؟ آیا به نسب خونی نیاز دارید؟ نسب خونی! آیا به آن نیاز دارید؟ بعبارت دیگر اگر شما نسب خونی را حذف کرده و فقط به عشق و زندگی‌تان بچسبید، آنها در نسل خودتان از بین خواهند رفت، زیرا شما فاقد فرزند برای تداوم خواهید بود. اگر فقط به عشق‌تان بچسبید نمی‌توانید بازمانده یا نسلی داشته باشید که بتوانند ادامه بدهند. درست نمی‌گویم؟

پس میان این سه: عشق، زندگی و نسب خونی کدامیک از بالاترین اهمیت برخوردار است؟ آیا فقط می‌خواهید از زندگی‌تان لذت ببرید؟ آیا در طی حیات خودتان فقط خواستار لذت بردن از زندگی عشقی خودتان هستید؟ یا اینکه می‌خواهید بازماندگانی از خودتان بجای بگذارید؟ صدای کسی را نمی‌شنوم که با اعتماد بنفس پاسخ بدهد "نسب خونی!" کدامیک ارزش بیشتری دارد، انتخاب شما چیست؟ آیا والدین خواستار فدا کردن خود برای نجات فرزندانشان هستند یا برعکس فرزندان خواستار فدا کردن خودشان برای نجات والدینشان هستند؟ در اینجا می‌توانید اهمیت نسب خونی را تشخیص دهید. بدون داشتن والدینتان، نسب شما نمی‌تواند بقاء داشته باشد. فرزندان تکثیر می‌شوند و شما می‌توانید صاحب فرزندان بیشتری بشوید، اما اگر والدین وجود نداشته باشند نسب آنها دیگر وجود نخواهد داشت. آیا کاملاً متوجه می‌شوید؟ آیا با من هستید؟ آیا بطور مطلق اعتقاد دارید که فرزندان من باید از من و همسرم والافر بشوند؟ (امیدواریم) امیدوار بودن به اندازه‌ی کافی قوی نیست. آیا در جامعه‌ی غربی امروز می‌توان شاهد والدینی بود که برآستی خواستار فدا کردن خود برای خاطر فرزندانشان باشند؟

اگر به دنیای حیوانات، دنیای حشرات حتی دنیای پرندگان نظر بیافکنیم، اکثر قریب به اتفاق والدینها خواستار فدا کردن خود برای حفاظت از فرزندانشان هستند. آهوها، پلنگها حتی حشرات کوچک اینچنین هستند. اما بشریت، سرور تمامی موجودات آفریده‌ی خدا، باید والافر از این حیوانات و حشرات باشند، اینطور نیست؟ آن پدرها و مادرهایی که نوزادان خود را در ظرفهای زباله رها کرده و گریخته‌اند و تمامی دیگر اتفاقات سیاهی که در اینجا -در آمریکا- روی می‌دهد، چطور؟ زمانیکه والدینشان پیر شده و دیگر واقعاً قابل استفاده نیستند، به آنها پشت کرده و آنها را به خانه‌ی سالمندان می‌فرستند. آیا این دنیای ایده‌آل است؟ آیا این خوب است که فقط تو و همسرت زندگی کنید؟ نسب شما چه خواهد شد؟ شما باید برای تداوم نسب خودتان صاحب فرزند بشوید. شما باید پدر بزرگ و مادر بزرگ، والدینتان و فرزندانتان را به رسمیت بشناسید. این راه و مسیری است که در آن نسب خونی تداوم خواهد داشت. اینطور نیست؟

در اصل سه نسل پدربزرگ و مادربزرگ، والدین و فرزندان اساس و بنیان هستند. شما هم می‌خواهید تا صاحب فرزندانتان بشوید، به همان شکل که والدینتان آرزو داشتند تا صاحب شما بشوند. اگر والدینتان هنوز در قید حیات هستند آرزوی دیدن فرزندان شما، بعبارتی دیگر نوه‌های خودشان، قویتر از آرزوی شما در نیاز به داشتن فرزند می‌باشد. وقتیکه ما به این شکل دارای سه نسل باشیم، فرزندان در موقعیتی قرار می‌گیرند که در آن قادر خواهند بود تا دو سطح متفاوت عشق را از پدر بزرگ و مادر بزرگ و والدینشان دریافت کنند.

در خانواده‌ی آدم، اجداد بشری، کدامیک در مقام اولین نسل بود؟ آدم؟ خدا چطور؟ آیا خدا نسل دوم بود؟ خدا در مقام اولین نسل، در مقام پدربزرگ و مادربزرگ بود. آدم و حوا چطور؟ آنها در مقام دومین نسل یا در مقام والدین بودند. فرزندان آدم و حوا چطور؟ آنها در مقام نسل سوم بودند. قرار بود که فرزندان آدم و حوا عشق خدا و عشق والدین جسمی خود را دریافت کنند. به همین دلیل نوه‌ها در مقام صاحبان دو کشور، دنیای روح و دنیای جسم بودند. ...

بعبارت دیگر آنها در مقامی برای ادعای سروری دنیای نامرئی، یا دنیای روح بودند زیرا عشق خدا، وجود روحی، را بطور مستقیم دریافت می‌کردند و همینطور دنیای جسمی چون عشق والدین جسمی خود آدم و حوا، را دریافت می‌کردند. این موقعیتی بود که آنها در آن جای می‌گرفتند - دریافت کننده‌ی عشق از پادشاه دنیای روح یا دنیای نامرئی، و شاه و ملکه‌ی دنیای جسمی. - بعبارت دیگر، فرزندان آدم و حوا، یا نوادگان خدا در موقعیتی بودند که عشق پادشاه دنیای نامرئی، خدا و همینطور عشق شاه و ملکه دنیای مرئی، والدینشان را به ارث برده و تمامی جهان هستی، یعنی دنیای روح و دنیای جسم، تمامی بهشت و زمین را در یگانگی ادعا کنند. به معنای دیگر سومین نسل، فرزندان آدم و حوا می‌توانستند به هدف نائل شوند.

آیا دارای نوه شده‌اید؟ با توجه به تجربیات زندگی‌تان، آیا فکر می‌کنید که عشق شما نسبت به نوه‌های شما بیشتر از عشق فرزندان شما به آنها است؟ پاسخ نمی‌دهید، مطمئن هستم که شما اعضای مسن از همین احساس مشابه برخوردار

هستید، شما آرزو دارید که صاحب نوه بشوید. شما می‌خواهید تا نوه‌های خودتان را در آغوش بگیرید بیشتر از آنکه فرزندانتان می‌خواهند آنها را در آغوش بگیرند. آیا می‌خواهید تا بعنوان يك مرد و زن پیر و سالخرده به خانهای سالمندان فرستاده شوید یا می‌خواهید در محیط خانه با نوه‌های کوچکتان زیسته و عشقتان را به آنها داده و عشق آنها را دریافت کنید؟ کدامیک را ترجیح می‌دهید؟

به همین شکل اگر به آغاز تاریخ بشری، در زمان آفرینش بازگردیم، خواهیم دید که خدا نیز دارای این میل و آرزوی مشابه بود که با نوه‌های خود زیسته و آنها را در آغوش بفشارد، بسیار قویتر از آنکه آدم و حوا می‌خواستند فرزندانشان را به آغوش گرفته و با آنها زندگی کنند. نسل بشر در این مسیر بدون هیچگونه آلودگی تداوم یافته و به این زمان می‌رسید. اما بدبختانه سقوط بشر در آن زمان بوقوع پیوست.

خدا در مقام والدین برای تمامی بشریت حتی در آغاز تاریخ بشری دارای نقشه و برنامه بود. خدا واقف بر همه چیز و قادر مطلق بوده و بر این اساس دارای این نقشه‌ی خاص برای تاسیس دنیای صلح، همراه با میلیونها و میلیاردها مردمی بود که جهان هستی را پر کرده‌اند. بنابراین او دارای آرزویی بیشتر، امیدی بیشتر و نقشه‌های آینده‌ی بیشتری برای آنها بود تا نوه‌های خود او بشوند. اما در مقابل آدم و حوا دارای چنین نقشه و برنامه‌ای برای آینده‌ی بشری نبودند. (دیدگاه) آنها در باره‌ی تاریخ بشری تا به این اندازه عمیق نبود. به همین خاطر آنها توجه کمتری نسبت به فرزندان خودشان نشان دادند، کمتر از توجهی که خدا داشت.

اما سوال من به قبل از اینها بازمی‌گردد، آیا خدا هرگز دارای این فرصت بود که نوه‌های خود را در آغوش بگیرد؟ (همیشه) چه کسانی در مقام نوه‌های خدا قرار دارند؟ (تمامی ما، هر نسلی) من به شما گفتم که تمامی ما بازماندگان اجداد سقوط کرده هستیم نه بازماندگان خدا! ما بایستی به معنای سقوط بشر واقف بشویم. سقوط مسبب زندگی دروغین، عشق دروغین و نسب خونی دروغین بود که با عشق، زندگی و نسب خونی اصیل خدا هیچگونه ارتباطی ندارند.

به زمان سقوط بشر بیاندیشید. آیا آدم و حوا قبل از سقوط صاحب فرزند شدند یا بعد از سقوط؟ این نکته به آن معنا است که فرزندان آدم و حوا بازمانده و نتیجه‌ی سقوط بشر بودند. رهبران مذهبی بایستی این نکته را درک کنند، این نکته از مشکلات جدی و اساسی بشری است که باید با آن سروکار داشته باشیم.

آیا آدم و حوا در زمان اخراج از باغ عدن تنها بودند یا فرزندانشان نیز با آنها بودند؟ (تنها بودند) یعنی اینکه آنها هنوز فاقد فرزند بودند. به عبارت دیگر، نتیجه آن است که آدم و حوا برخوردار از صلاحیت برای تکثیر نوه‌های خود خدا، به دلیل ارتکاب به سقوط توسط خدا از باغ عدن رانده شدند. به این معنا که صلاحیت و استعداد تکثیر نوه‌های خدا از بین رفت و این نکته به این معنا است که خدا تا آن زمان دارای نوه نشده بود. آیا به سخنانم توجه دارید؟ آیا این موضوع را می‌فهمید؟

خب دوباره شما را با این سوال به مبارزه می‌طلبم، آیا شما فرزندان نسب خونی پاک خدا هستید یا بازماندگان نسب خونی کاذب و سقوط کرده هستید؟

آدم و حوا بدنبال سقوط صاحب فرزند شدند و این موضوع نسل به نسل تا عصر حاضر به ما منتقل شد. کدامیک، اولی یا دومی، آیا شما می‌توانید ادعا کنید که نسب خونی شما نسب خونی پاک خدا است؟ تمامی انسانها، با نژادی یکسان، گناه و نتایجی یکسان (روبرو هستند)، درست است؟ بله یا خیر؟ بله. صریح پاسخ بدهید؟ بله یا خیر؟ (بله)

بنابراین رستگاری به چه معناست؟ (از طریق صلیب عیسی) ما در باره‌ی زمان آدم و حوا صحبت می‌کنیم. عیسی چهار هزار سال پس از آنها متولد شد. اگر سقوط انسان صورت نگرفته بود، آدم و حوا می‌توانستند فرزندان راستین خدا بشوند و این موضوع به این معناست که آنها قادر بودند تا زندگی راستین، عشق راستین و نسب خونی راستین را از خدا به ارث برده و خانواده‌ی راستین را بسازند. از آن زمان به بعد نسب خونی آدم و حوا نسل به نسل، نسب خونی راستین می‌بود. ولی آنها چنین نکردند. تکرار می‌کنم، بدون سقوط بشر، آنها می‌توانستند به خدا خدمت و ملازمت کرده و از او به عنوان خدای ذات و قلب پیروی کرده و نوه‌های آنها می‌توانستند به پدر و مادر خود (آدم و حوا) بعنوان والدین گوشت و جسم، (نماینده‌ی جسم) خدمت کنند. از این طریق دنیای بشری بدون هرگونه ارتباطی با سقوط، تا به این زمان تداوم می‌یافت. ولی به خاطر سقوط همه چیز از دست رفت و به این سبب ما بین جسم و روح خود درگیری داشته، همیشه در حال جنگ و همیشه در حال مناظره هستیم. آیا با این موضع موافق هستید؟

شما چطور؟ آیا شما همیشه از یگانگی مطلق بین روح و جسم خود برخوردار هستید یا نه؟ (درگیری)، چرا؟ خدا چطور؟ آیا فکر می‌کنید که خدا بین روح و جسم خود درگیری دارد؟ پس ما چرا (چنین هستیم)؟ این موضوع به وضوح به ما نشان می‌دهد که ما بازماندگان اجداد سقوط کرده هستیم. چه خواهیم و چه نخواهیم، خون شیطان در رگهای ما جاری است. زندگی، عشق و نسب خونی شیطان در زندگی ما نقش بسته است. قلب و روح نامرئی با خدا ارتباط دارد، ولی چون جسم و تمایلات جسمی ما به شیطان مرتبط هستند، آنها همیشه در جنگ و درگیری بسر می‌برند. روح در مقام مثبت بوده

و قرار بود جسم در مقام منفی بایستاد، ولی به واسطه‌ی سقوط، جسم می‌خواهد خودش در مقام مثبت قرار داشته باشد. برای همین است که ما در آنجا بطور پیاپی در جنگ و درگیری هستیم.

بنابراین قبل از سقوط بشر بین روح و جسم، کدامیک قویتر بود؟ در زمان سقوط انسان چطور؟ کدامیک توسط دیگری کشیده می‌شد؟ آیا جسم روح را بسوی خود کشیده و باعث سقوط شد یا روح جسم را از رفتن به سوی سقوط باز می‌داشت؟ تمایلات جسمی در آنجا حاکم بودند. همانطور که در کتاب مقدس گفته شده، ما آنچه را که کاشته‌ایم برداشت خواهیم کرد. در نهایت، دقیقاً بسان زمان سقوط بشر، پدیده‌های بسیاری از شیوع تمایلات جسمی مردم را در سراسر دنیا مشاهده خواهیم کرد. انواع رفتارهای ناپسند در هر گوشه‌ی این دنیا به چشم می‌خورند. برآستی این زمان، زمان برداشت محصول است.

بدون شکل‌گیری سقوط، فکر می‌کنید که زندگی، عشق و نسب خونی راستین خدا در کجا گسترش پیدا می‌کرد؟ ابزار گسترش عشق، زندگی و نسب خونی راستین، هم برای مرد و هم زن، آلات تناسلی ما هستند. آلت تناسلی اصیل و پاک وجود ندارد. شما دارای آلت تناسلی سقوط کرده، بدترین نوع عشق، زندگی، و نسب خونی سقوط کرده‌ی مرتبط با آن وجود ذاتی پلید هستید. شما نمی‌توانید این موضوع را انکار کنید. درست است، اینطور نیست؟ بله یا خیر؟

بله! (بله) بله به معنای به "ارث بردن" است. به علت سقوط بشر، چیزی که قرار بود آلت اصیل، پاک و واقعی عشق باشد به آلت دروغین و پلیدی مبدل شد و در تمامی طول تاریخ بشری به خطا مورد استفاده قرار گرفت. این چیزی است که عصر حاضر با آن روبرو است. آیا شاهد آن نیستیم که اکثر خانواده‌ها در دنیا با مشکلاتی مربوط به مسائل جنسی روبرو هستند؟ اینطور نیست؟

از آنجائیکه که ما دارای خانواده و همسر هستیم، به‌ر صورت در مقام پادشاه مشکل‌سازانی اینچنین در تمامی سطوح مختلف فردی، خانوادگی، اجتماعی، ملی، دنیا و جهانی هستی قرار داریم. بدینسان وقتیکه خدا بعنوان سرچشمه‌ی زندگی راستین، نسب خونی و عشق راستین، به چنین دنیای آلوده، ناپاک و پلید نظر می‌افکند نمی‌خواهد آن را لمس کرده و یا اینکه بر چیزی دست بگذارد.

شیطان چه ماهیتی دارد؟ شیطان دشمن خدا و دشمن عشق او است. او فرزندان خدا را ربود. جایی که قرار بود خدا ساکن شود به تصاحب شیطان درآمد. در جائیکه خدا می‌خواست تا تمامی بشریت فرزندان خود او باشند، شیطان وارد شد و بطور روحی همه چیز را نابود کرد و همه را آلوده ساخت.

بنابراین چطور می‌توانیم بشریت سقوط کرده و ناامید را نجات بدهیم؟ تنها دو راه وجود دارد. يك راه آن است که اعضای آسیب دیده و درهم شکسته را تعمیر کرده و به حالت اولیه بازگردانیم. یا اینکه همه چیز را از بین برده و دوباره بازآفرینی کنیم.

آیا می‌دانید که در کجا می‌توانیم کارگاهی برای تعمیر اعضای بدن جسمی پیدا کنیم؟ مذهب، مذاهب بزرگ تعمیرگاه برای مرمت انسانهای درهم شکسته هستند. بر این اساس تمامی شما انسانهای درهم شکسته، ماشینهای از کار افتاده هستید. تا زمانیکه بطور کامل تعمیر نشوید حقی نداشته و آزادی ندارید. اینطور نیست؟ خدا برای انجام تعمیرات به يك برنامه نیاز دارد، ولی شما فاقد آن برنامه هستید. آیا از طرح و برنامه‌ی خودتان برای انجام تعمیرات آگاهی دارید؟ خدا چگونه می‌تواند درباره‌ی جزئیات برنامه‌ی تعمیرات به شما آموزش بدهد؟ راز این کار خلاصی از درگیری بین روح و جسم در هر مرحله از زندگی‌تان است. علیرغم موقعیت، مقام و تحصیلات‌تان خدا نمی‌تواند به جایی بیاید که در آن بین روح و جسم تضاد و درگیری وجود دارد. شیطان همواره در آنجا است. بین اسلام و مسیحیت درگیری و جنگ وجود دارد. آیا فکر می‌کنید که خدا در آنجا است؟ به همین خاطر باید نهضتی وجود داشته باشد تا بین آنها اتحاد و هماهنگی بوجود آورد.

دو نوع تعمیرگاه نمی‌تواند وجود داشته باشد. فقط يك نوع کارگاه وجود دارد، زیرا برنامه‌ی خدا تنها برنامه موجود و قابل دسترس می‌باشد. کجا می‌توانید چنین تعمیرگاه یگانه‌ای را برای مرمت همه چیز بیابید؟ خدا بدنبال سقوط به مردم گفت که متمرکز بر بنی‌اسرائیل ناجی را خواهد فرستاد. بعبارت دیگر خدا تعمیرگاهی را برای مرمت همگان آماده خواهد کرد. عیسی مسیح در مقام نجات دهنده برای تعمیر تمامی انسانهای در هم شکسته می‌آمد.

صاحب تعمیرگاه در زمان عیسی، یهودیت یا اسرائیل چه کسی بود؟ در آن زمان نه یهودیت و نه کشور اسرائیل، هیچ کسی درباره‌ی صاحب تعمیرگاه یا برنامه‌ی خدا برای تعمیرات چیزی نمی‌دانست. تنها عیسی که در مقام مسیح آمد با برخورداری از آن برنامه، از جریان کار آگاهی داشته و می‌دانست چه باید انجام بدهد. برای تعمیر چه يك ماشین و چه يك انسان، باید بدانیم که چه چیزی از کار افتاده است. به مشکل انسان در هم شکسته که می‌رسیم درمی‌یابیم که علت، استفاده‌ی نابجا از آلات عشق بود. بعبارت دیگر رابطه‌ی عشق دروغین، ازدواج دروغین، خانواده‌ی دروغین دلیل این درهم

شکستگی بدن جسمی و زندگی بشری بوده است. به همین خاطر عیسی مجبور بود تا در طی زندگی خود افراد، خانواده و ملت‌های راستین، پاک، و تازه‌ی متمرکز بر خدا را بوجود آورده و حتی با امپراطوری روم متحد شود. این ماموریت او بود. فرض کنیم که عیسی در دوران جوانی مصلوب نمی‌شد، آیا فکر نمی‌کنید که او می‌توانست در طی زندگی‌اش کار تعمیراتی خود را تکمیل کرده و ماموریت خود را به انجام برساند؟ چه کشور اسرائیل و چه یهودیت، هر کسی با هر نام و نشانی تسلیم خدا و عیسی می‌شد. بعبارت دیگر عیسی می‌توانست آنچنانکه خدا آرزو داشت با هر کسی رفتار کند. اگر برآستی تمامی بنی‌اسرائیل متمرکز بر یهودیت با عیسی متحد شده بودند، حتی با وجود فدا کردن زندگی خود، کار تعمیرات انجام می‌گرفت و آنها مردم مرکزی برای بشریت می‌شدند. آنگاه تمامی دنیا متحد می‌شد و بین مسلمانان و مسیحیان و یهودیان در خاورمیانه چنین درگیری وجود نمی‌داشت.

به مسلمانان بیاندیشید. بدن‌بال نجات از سرگردانی در بیابان، درواقع قرار بود تا بین دوازده قبیله ملتی در خاورمیانه بنا شود. اما بواسطه‌ی سقوط در قرون وسطی توسط دیدگاه‌های انسان‌گرائی مثل کمونیسم، مسیحیت به گوشه‌ای رانده شد در صورتیکه قرار بود مذهبی متمرکز بر خدا باشد. اگر در زمان عیسی چنین چیزی روی می‌داد، اکنون چیزی به نام مسیحیت و اسلام وجود نمی‌داشت. فقط یک خانواده‌ی متمرکز بر خدا، یک خانواده‌ی جهانی وجود می‌داشت. خدا در زمان عیسی یک محیط مناسب در تمامی گوشه و کنار دنیا آماده کرده بود. مثلاً در چین، در اطراف رودخانه‌های خاورمیانه، اینجا و آنجا حتی در هند، همه به تمامی آماده شده بودند. به همین خاطر عیسی می‌توانست تمامی دنیای را متحد ساخته و آغازگر پادشاهی بهشتی بر روی زمین، دقیقاً در اینجا باشد. بدون هیچ گونه مخالفتی از جانب یهودیت و بنی‌اسرائیل و امپراطوری روم، عیسی می‌توانست مردم هند، حتی مردم اطراف رودهای دجله و فرات را جذب کرده و آنها مردمی برای برپا ساختن پادشاهی بر روی زمین می‌شدند. تکرار می‌کنم، اگر چنین چیزی روی می‌داد، مسیحیت پدیدار نمی‌شد.

به زندگی عیسی بیاندیشید. عیسی در مقام ناجی ظهور نمود تا پاک‌ی سه نسل متمرکز بر خدا را تضمین نماید. آدم نخست سقوط کرد و عیسی در مقام آدم دوم آمد. بعبارت دیگر او می‌بایست حتی با دربرگرفتن امپراطوری روم در مقام یک کشور در سطح ملی قرار گیرد. در آن سطح دیگر حتی پیشگویی در مورد ظهور دوباره وجود نمی‌داشت، ضرورتی نبود که چنین شود. اگر یهودیت و کشور اسرائیل متمرکز بر تعالیم و رهبری عیسی متحد می‌شدند، قادر بودند که حتی امپراطوری روم را فتح کنند. و این به اندازه‌ی کافی قوی بود که پایه‌ای برای فتح تمامی دنیا متمرکز بر خدا بشود. شکست اولین آدم، دلیل از دست رفتن زندگی راستین، نسب خونی راستین و عشق راستین خدا بود. به همین دلیل عیسی در مقام دومین آدم آمد تا زندگی، عشق و نسب خونی راستین را از جانب خدا دوباره برپا نماید.

این امر بسان عمل پیوند زدن از درخت زیتون وحشی به درخت زیتون راستین بود. درواقع این مراحل در حال شکل‌گیری بودند. تمامی مذاهب جانبی موجود در آن زمان از جمله هندوئیسم و بودیسم بطور طبیعی توسط این جریان عمل جذب می‌شدند. خدا مخصوصاً در پی این نبود که شاهد هندوئیسم، بودیسم و یا مسیحیت را باشد. او می‌خواست از آغاز یک خانواده‌ی تحت تسلط خود را ببیند. نه مذهب بلکه خانواده، ما باید این نکته را قلباً درک کنیم.

بواسطه‌ی مصلوب شدن عیسی، مسیحیت پدیدار گردید، ولی با ناتوانی در به ارمغان آوردن هر دو نوع رستگاری روحی و جسمی، فقط رستگاری روحی به‌مراه آورد، زیرا عیسی به دنیای روح رفته بود. به همین علت مسیحیت در مقام مذهب عروس باقی ماند. آیا با این موضوع موافق هستید؟ به دلیل از دست رفتن داماد، عیسی، روح القدس بعنوان عروس، زندگی با ایمان مردم بسیاری را تحت تأثیر قرار داد. بدینسان، اگر چه ممکن است که شما در برابر صلیب به نیایش بپردازید، من آشکارا اعلام می‌کنم که صلیب بعنوان سمبل اعدام و مصلوب شدن، چیزی نیست که بتوان آن را مورد نیایش و پرستش قرار داد.

عیسی چهل روز بعد از رستاخیزش بطور روحی به سراغ حواریون و دیگر مردم رفت. او تنها در سطح روحی به آنها آموزش داده و به آنها جانی تازه بخشید. به خاطر سقوط بشر، آدم و حوا زندگی، عشق و نسب خونی دروغین را به ارث بردند. به همین سبب آنها زوج و والدین کاذب و دروغین شدند. عیسی با ظهور در مقام مسیح و نجات دهنده می‌بایست خدا را با زندگی، عشق و نسب خونی راستین دوباره پیوند زده و حوزه‌ی درخت زیتون راستین را بنا کند. جائیکه دیگر درختان زیتون وحشی وجود نخواهند داشت.

اگر خدا در مقام نسل اول است، عیسی در مقام دومین نسل آمد. ازاینرو قرار بود تا عیسی صاحب فرزندان خود بشود که در مقام نوه‌های خدا بودند. اگر چنین چیزی روی داده بود، عیسی مصلوب نمی‌شد. هیچ کسی جرات آن را نداشت که او را به صلیب بکشد. اما بخاطر بی‌ایمانی مردم در آن زمان مصلوب سازی روی داد و آن هدف به واقعیت درنیامد.

خدا می‌خواست تا خاتمه‌ی مذاهب را ببیند. قرار بود تا یهودیت ختم مذاهب برای بشریت باشد. اما دوباره بواسطه‌ی شکست، عیسی به صلیب کشیده شد و مذاهب تازه پدیدار گردید و این موضوع تا به این زمان ادامه یافته است. اولین و

دومین نسل، نسل آدم و عیسی از دست رفتند. به همین علت اکنون زمان سرور در ظهور دوباره، در مقام آدم سوم، یعنی عصر کمال است. به همین خاطر این دوره عهدی است که ظهور دوباره در آن بوقوع خواهد پیوست. ماموریت او کمال این سه نسل متمرکز بر زندگی، عشق و نسب خونی راستین بسوی خدا است. این اساس کار او است. سرور در ظهور دوباره برای پاکسازی نسب خونی بشریت باید متمرکز زندگی راستین و عشق راستین، و نسب خونی خدا به تمامی آنها برکت داده و نسب خونی آنها را از درخت زیتون وحشی به درخت زیتون راستین، یعنی به خدا، پیوند بزند. یعنی از طریق برکت ازدواج. (بعد از بدترین والدین سقوط کرده و بدترین نسب خونی سقوط کرده، آدم راستین سوم آشکار شده و همه چیز را پاکسازی می‌کند. چطور می‌توان زوجهای ایده‌آل را در ورای کشور و جهانی هستی به هم پیوند زد.) اتحاد دو دنیای جسمی و دنیای روحی باید در زمان سرور در ظهور دوباره به انجام برسد چرا که او در مقام آدم سوم می‌آید.

به دنیا نگاه کنید. برآستی آخر دنیا فرار رسیده است. کشورهای عضو سازمان ملل بطور کامل از هم جدا و در جهات مختلف پراکنده و متفرق شده‌اند. آنها چه مسیر و جهتی را پیش گرفته‌اند؟ در دنیا هیچ مالکیت و رهبری وجود ندارد. آیا جناب آقای بوش مالک این کشور (آمریکا) است؟ آیا کوفی عنان صاحب سازمان ملل است؟ این موضوع در مورد چین و شوروی هم صادق است. ریاست جمهوری‌ها یا نخست وزیرها مالک یا سروران راستین کشور نیستند. ما قادر به دیدن رهبر یا مالک راستین هیچ کشوری نیستیم. متمرکز بر زندگی، عشق و نسب خونی راستین هیچکسی نمی‌تواند ادعا کند که رهبر و یا مالک راستین این دنیا است. خدا هیچکسی را در این سطح به رسمیت نمی‌شناسد، به همین خاطر سرور را در ظهور دوباره می‌فرستد و متمرکز بر این شخصیت می‌خواهد تاسیس دوباره‌ی زندگی، عشق و نسب خونی راستین را ببیند، آنچنانکه تمامی بشریت از سرور منفعت برده و بتوانند از طریق او برکت دریافت کنند.

اخیراً تمامی روحانیون و مقدسین در دنیای روح از جمله عیسی مسیح، همگی به رورند مون شهادت داده و می‌گویند که او مسیح و والدین راستین بشریت است. من از آنها نخواستم که شهادت بدهند بلکه آنها خودشان با چنین شهادت نامه، بیانه و چنین اعلام پشتیبانی جلو آمده‌اند. نه به خاطر اینکه من می‌خواستم چنین چیزی را بشنوم و یا اینکه از آنها خواسته باشم تا چنین چیزی را عنوان کنند بلکه به خاطر تعهدی بود که آنها خودشان بدنبال آموزش حقیقت و واقعیت در دنیای روح احساس کردند.

بطور عمومی مذاهب بزرگ در طول تاریخ مردم را به زندگی فردی تشویق کرده بودند. ولی اکنون زمانی کاملاً متفاوت است، زمان، زمان خانواده است. بنابراین حتی آن رهبران مذهبی نیز باید برکت ازدواج دریافت کنند، بخاطر اینکه پادشاهی خدا مکانی است که شما نه بطور فردی بلکه فقط در قالب خانواده‌ی می‌توانید وارد آن شوید. شما به خانواده خود، به یک خانواده‌ی راستین نیاز دارید، به همین دلیل دریافت برکت ازدواج ضروری است. این تنها راهی است که نسب خونی خود، عشق خود، و زندگی عشقی خود را به خدا دوباره پیوند زده و می‌توانید صاحب فرزندان راستین و بی‌گناه خود بشوید. وقتی شما سه نسل را اینچنین تاسیس کردید، بطور طبیعی می‌توانید بصورت خانوادگی وارد پادشاهی بهشتی شوید. این پایه‌ی اساسی برای ورود به پادشاهی بهشتی است.

به همین خاطر ماموریت نهضت هماهنگ و رورند مون متحد ساختن تمامی دنیا از طریق برکت ازدواج و حتی اتحاد دنیای روح و تاسیس پادشاهی خدا بر روی زمین، یعنی دنیای صلح‌آمیز است. رورند مون بعنوان یک کراهی در عمل چه کاری با اسلام دارد؟ چه کاری با مسیحیت دارد؟ تنها به خاطر فرمانی از سوی خدا و اینکه می‌دانم امید خدا چیست. همانطور که پیش از این گفتم، من باید به آنچه که حتی خود خدا باور ندارد، ایمان داشته باشم. من باید ماموریتم را در سطحی که حتی خدا قادر به انجام آن نیست، انجام بدهم. این اعتقاد راسخ من است.

استراتژی خدا در طول تاریخ به این نحو بوده است که نخست دریافت کننده‌ی ضربه باشد و سپس همه چیز را پس بگیرد. این قانون غرامت است. من مطمئنم که بسیاری از شما بدون آگاهی از چگونگی کار و تلاشم، با من مخالفت کرده و مرا مورد رنج و آزار قرار داده‌اید. حتی در اینجا در آمریکا، از زمانی که به اینجا آمدم بسیاری از مسیحیان، یهودیان و دیگر مردم مذهبی با من مخالفت کردند. حتی کمونیست‌های این کشور، مردم بسیاری را بر علیه من شوراندند تا من را از کشور بیرون کنند.

ولیکن عصر تازه فرا رسیده است، دوره‌ی جدیدی تحت عنوان "چان ایل گوگ" آغاز شده است. در عمل، این به معنای پادشاهی خدا بر روی زمین است. دنیای روح و دنیای جسم، جناح راست و جناح چپ، مسلمانان و مسیحیان، همگی با هم تلاش داشته، متحد شده و تحت عنوان یک خانواده با هم زندگی می‌کنند. این معنای چان ایل گوگ است. دنیای صلح فقط در جایی امکان پذیر است که در آن مرزهای ملی و مرز بین مذاهب وجود نداشته باشد. همچنین، ما از طریق ازدواج‌های بین‌المللی، بین‌المذهبی میان فرزندانمان می‌توانیم این دنیای صلح‌آمیز بسازیم. فرزندان یهودیان و فرزندان مسلمانان با یکدیگر ازدواج کرده، فرزندان کمونیست‌ها با فرزندان از دنیای آزاد ازدواج کرده و همه‌ی ما خانواده و خویشاوندان سببی شده و در نهایت یک خانواده‌ی واحد شویم. اینطور نیست؟

به لحظه‌ی قتل هابیل توسط قابیل بیانده‌شید. قلب خدا در چه درد و اشکی بسر می‌برد. در واقع، قرار بود تا پسر بزرگتر به برادر کوچکتر خود عشق بورزد، ولی بجای انجام این کار، قتل رخ داد. در آن زمان يك نفر به قتل رسید و قلب خدا اینگونه به درد آمد. ولی وقتی به این دنیا نظر می‌افکنید به کشتار هزاران هزار نفر از مردم و مرگ و میر بسیاری دیگر بواسطه‌ی گرسنگی بیانده‌شید. آیا فکر می‌کنید که قلب خدا در صلح و آرامش به سر می‌برد؟

خدا قبل از آفرینش آدم و حوا فرشتگان را خلق کرد. من تاکید می‌کنم که ما باید هر کسی را تعمیر کنیم. ما باید تمامی (مرزهای بین) مذاهب را از بین برده و همه را یکی ساخته تا يك خانواده تحت کنترل خدا را آغاز کنند، در غیر این صورت امیدی وجود نخواهد داشت. بنابراین چه باور بکنید و چه نکنید، تعمیرگاه واقعی و راستین برای تمامی مردم مذهبی و تمامی نژادهای گوناگون در این زمان، نهضت هماهنگ است.

برای همین منظور به شما می‌گویم که مقدسین و بزرگان در دنیای روح، شهادت داده‌اند که رورند مون، تنها کسی است که می‌تواند تمامی دنیا را ورای مذهب و نژاد متحد سازد. من از آنها نخواستم که این مطالب را بگویند، ولی اگر شما از این دستورالعمل پیروی نکنید، چه بخواهید و چه نخواهید آنها نازل شده و شما را وادار به انجام آن خواهند کرد.

در این دنیای سردرگمی‌ها دشمنان یکدیگر را به قتل می‌رسانند. به این نکته بیانده‌شید. اگر این روند ناسازگاری، ستیزه و جنگ ادامه یابد مردم در هر گوشه‌ی دنیا با گفتن این عبارت: اوه، تو یهودی هستی! اوه، تو مسلمان!، اوه تو مسیحی هستی!، اوه تو يك کمونیست هستی! به قتل یکدیگر خواهند پرداخت. اگر این رویه ادامه پیدا کند در کجا می‌توان امیدی برای آینده‌ی بشریت یافت. تنها خداگرائی متمرکز بر خدا می‌تواند همه‌ی انسانها را در آغوش گرفته، آنها را متحد ساخته، يك خانواده‌ی راستین و يك خانواده‌ی تحت تسلط او را بنا نهد.

همانطور که برای شما عنوان کردم، خدا در زمان آدم و حوا سه نسل را از دست داد. او فرزندان و نوه‌هایش را از دست داد. این سه نسل باید در این زمان بازسازی شوند. آنهائیکه قویاً احساس می‌کنند که ما به چه چنین حرکتی و چنین پیکاری در کار برای خدا نیاز داریم، دستانتان را بالا بیاورید. آیا می‌توانم به شما اعتماد کنم؟

اگر چه ممکن است که برای شما غیرواقعی بنظر برسد اما دوباره می‌گویم که ساده‌ترین و مخفیانه‌ترین راه برای ساختن يك خانواده‌ی تحت تسلط خدا ازدواج بین یهودیان و مسلمانان، بین کمونیستها و دنیای آزاد خواهد بود. برای مثال به کشور کره توجه بفرمائید. اگر فرزندان کیم جانگ ایل (رهبر کنونی کره‌ی شمالی) و فرزندان رئیس جمهور رو (رئیس جمهور کنونی کره‌ی جنوبی) با یکدیگر ازدواج کنند و بدین ترتیب روابط خصمانه از بین برود، خدا برای تضمین يك خانواده‌ی تحت تسلط خودش با ما کار خواهد کرد.

و اگر آن زمان فرا برسد که تمامی اعضای سازمان ملل به اتفاق آراء رای بدهند که رورند مون، قهرمان ازدواج بین‌المللی، ازدواج بین‌مذهبی و ازدواج بین نژادها را دعوت کرده و از او بخواهیم که به تمامی بشریت برکت بدهد، بازسازی بشریت بیشتر از يك هفته طول خواهد کشید.

من اعلام می‌کنم که راه حل دور از دسترس نبوده بلکه همین جا است و ما برای نیل به آن باید با یکدیگر همکاری کنیم. اگر ما زوجهای برکت گرفته و خانواده‌های برکت گرفته‌ی ایده‌آل بشویم، آنگاه می‌توانیم به بستگان خود، به دایی‌ها و عموها و فرزندانشان و خانواده‌های آنها برکت بدهیم. این جریان عمل (درست مثل يك آتش سوزی بزرگ) سریع گسترش پیدا خواهد کرد. زمان آن فرارسیده است و حتی اگر آنها به چنین چیزی علاقه ندارند شما باید با تمامی قوا به آنها برکت بدهید زیرا این امر تنها برای خاطر خانواده‌ی آنها است. بعدها وقتیکه فهمیدند که این برکت برآستی از جانب خدا است، از شما قدردانی خواهند کرد.

شاید بیان چنین موضوعاتی برایتان بحث انگیز بنظر برسد، زیرا ممکن است که شما فکر کنید که من رهبر تروریستها و تبهکاران هستم. چه فکر می‌کنید؟ اگر من يك تروریست و یا يك تبهکار بودم، اینجا چکار می‌کردم؟ من در طی هشتاد سال گذشته چنین چیزهایی را آموزش می‌دادم.

شما چطور؟ اگر من پیشنهاد کنم که بین رهبران یهودیت، اسلام و مسیحیت باید ازدواج، بعبارت دیگر ازدواج بین‌مذهبی انجام پذیرد، آیا از پیشنهاد من حمایت خواهید کرد؟ اگر شما چنین اعتماد بنفسی ندارید، کاندیدهای برکت ازدواج را بفرستید تا آنها را بمدت چهل روز آموزش بدهم. آنگاه آنها صد در صد موافقت کرده و برکت خواهند گرفت.

آیا چنین خواهید کرد؟ اجداد شما، مقدسین شما و موسسان مذاهب شما خواستار چنین چیزی هستند. اگر به گفتار من ایمان ندارید همین امشب برای این موضوع دعا کنید. در دعایتان با موسسین مذهب خودتان در باره‌ی مطالبی که امروز برایتان مطرح کردم، سخن بگویید. با عیسی مسیح، با محمد رسول‌الله، با بودا با هر کسی که به آن تمرکز کرده‌اید حتی با کنفوسیوس سخن بگویید. اگر شما برآستی به دعا بنشینید، آنها بسیار واضح پاسخ خواهند داد. آنها بطور حتم منتظر دعای شما هستند.

آیا می‌خواهید انسانی بد یا انسانی خوب باشید؟ اگر چنین چیزی فرمان خدا باشد آیا آن را انجام خواهید داد؟ برآستی اگر شما این ازدواج بین مذاهب، بین نژادها و ازدواج بین‌المللی را در میان فرزندان و نوه‌هایتان به اجرا درآورید، آنگاه از جمله اولین افرادی خواهید بود که به پادشاهی الهی پای خواهند گذاشت. زیرا شما در عمل در میان سیاه پوستان و سفید پوستان، بین نژادها و غیره دشمنان را دوست داشته و بر آنها غلبه کرده‌اید. شاید سفید پوستان از بازماندگان خرس قطبی و سیاه پوستان از نسل خرسهای سیاه هستند که در مناطق گرمسیر پرسیه می‌زنند و به خوردن میوه مشغول هستند. چنین پدیده‌ها و چنین نتایجی بین آنها طبیعی است.

چرا چشمان سفید پوستان آبی است؟ در مناطق قطبی شمال تنها چیزی که به چشم می‌خورد برفهای سفید و آبی آبی رنگ هستند. اگر در مناطق قطبی پرواز کرده باشید می‌توانید ببینید که رنگ آب چقدر آبی است. از طرف دیگر، مردمی ساکن مناطق گرمسیر بواسطه روبرو شدن با حیوانات خطرناک مجبور بودند تا خود را با رنگ محیط تطبیق کنند، شاید به همین خاطر رنگ سیاه و قهوه‌ای اتخاذ شد. سفید پوستان نژادی با فرهنگ شکار و فرهنگ جنگ هستند. درست است؟ من نمی‌دانم، شما بهتر از من به این موضوع واقف هستید. زردپوستان چطور؟ آنها به کارهای کشاورزی مشغول بوده‌اند، کشاورزان چه می‌کنند؟ آنها به روی زمین نشسته و در انتظار بارش باران به آسمان چشم می‌دوزند. به همین خاطر آنها بطور طبیعی شبیه رنگ زمین، قهوه‌ای و زرد شده‌اند. پیروان مذاهب چطور؟ آنها معمولاً بر روی زمین زانو زده و با خدا به دعا می‌نشینند. به همین خاطر چهار مؤسس بزرگ مذهبی از آسیا قاره‌ی کشاورزان، برخاسته‌اند. اینطور نیست؟

نسبت به مشکلات بین سفید پوستان و سیاه پوستان چه فکر می‌کنید؟ فرض کنیم که سرور در ظهور دوباره از میان سفید پوستان برخاسته و بخواهد انسانها را به اتحاد و هماهنگی فراخواند. شاید سیاه پوستان او را با ضربات چاقو بقتل برسانند. برعکس آن هم صادق است. اما خوشبختانه رورند مون از نژادی متفاوت، نماینده‌ی نژاد آسیا، آمده است. به همین خاطر او می‌تواند بعنوان واسطه بین آنها قرار گرفته، به گره‌گشایی پرداخته و بین آنها اتحاد بوجود آورد. به دلیل اینکه رورند مون می‌تواند درباره‌ی خدا و دنیای روح، درباره‌ی مذاهب درباره‌ی عیسی و کتاب مقدس بیشتر از هر کسی و واضح‌تر از هر کسی به مردم آموزش بدهد، خدا به او در انجام ماموریتش برای خاطر تمامی بشریت اعتماد دارد.

به شما بگویم که این زمان دوره‌ی متفاوتی است. دنیای روح بطور کامل گشوده شده و برای کمک به مردم روی زمین بسیج شده است. برای مثال، جناب آقای وحید رئیس مالزی اینجا تشریف دارند، البته ایشان به کارهای روند مون ایمان دارند. اما اگر ایمان نداشته باشند پیشنهاد می‌کنم که نمایندگان از مالزی، از قبایل بزرگ، صد و بیست نفر را بفرستند. سپس من بطور واضح آنها را آموزش خواهم داد تا در پایان ببینیم که آنها چه خواهند گفت. اگر آنها از فرمان خدا پیروی نکنند، دنیای روح و اجداد خوب آنها به پایین آمده و آنها را وادار به انجام خواست خدا خواهند کرد. من به این موضوع ایمان دارم. اگر شما از او پیروی نکنید برای قبیله و نسب شما مشکلاتی بوجود خواهد آمد و دنیای روح دیگر دست روی دست نخواهد گذاشت. آنها بر روی زمین آمده و در زندگی مردم مداخله خواهند کرد. خب اکنون آیا به اظهارات و تعالیم امروز رورند مون ایمان دارید؟ بله؟ آنها تیکه جواب مثبت داده‌اند، دست چپ خودتان را بالا بیاورید. چرا؟ چون دست چپ نماینده‌ی شیطان است. شما بدینسان شیطان را به تسلیم واداشته‌اید. دیگر شیطان وجود ندارد.

جناب آقای وحید قبلاً این موضوعات را از من شنیده‌اند. زیرا سال گذشته در طی کنفرانسی در سازمان ملل من این مسائل را عنوان کردم. در آن زمان تعدادی در مقابل کاری که ما می‌خواستیم انجام بدهیم تبعیض و مخالفت پیشه کردند. اما من بطور واضح در میان آن مخالفتها این پیام را به دنیا رساندم. دنیای شیطانی مخالفت کرد. اما امروز من با استقبال گرم روبرو شده‌ام که نماینده‌ی دنیای مذهب است و من خواستم تا به شما هم این موضوعات را ابلاغ کنم...

پایان/